

آینه پژوهش

سال سی و ششم، شماره چهارم
مهر و آبان ۱۴۰۴
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و
اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۱۴

۲۱۴

دوماهنامه
آینه پژوهش

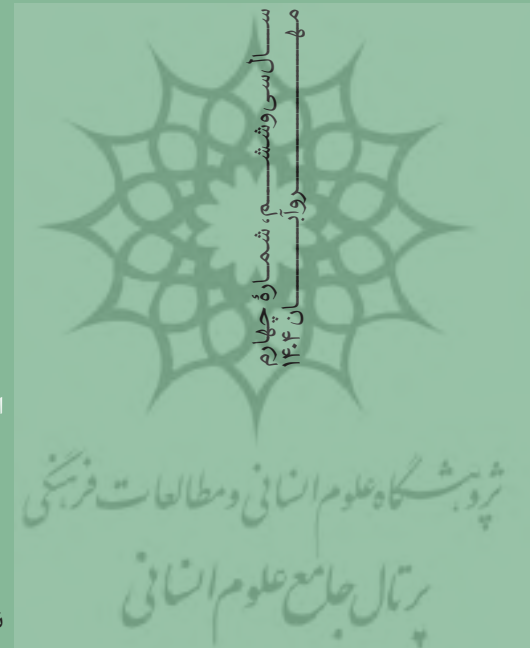
Ayeneh-ye- Pazhoohesh

Vol.36, No.4 Oct - Nov 2025

A bi-monthly journal exclusively
review & information dissemination

214

dedicated to book critique, book
in the field of Islamic culture



ابلیا گرشویج / سید احمد رضا قائم مقامی | رسول جعفریان | سید علی میرافضلی | فاطمه شاملو | مریم حسینی
لیلا عبدی خجسته / سمیع الله | عبدالجبار رفاعی / محمد سوری | مجید جلیسه | امید طبیب زاده
الیو برانکافورته / روزبه مصاحب | سید محمد حسین حکیم | آنتونیو پانایینو / لیلی وهرام
امیرخانی | حیدر عیوضی | زکی نجیب محمود / حمیدرضا تمدن | آریا طبیب زاده | رقیه فراهانی
حمید عطائی نظری | میلاد بیگدلو | علی راد | سیدرضا باقریان موحد | علی ایمانی ایمنی | جویا جهانبخش

لقبی اشکانی در سرود جان و اشاره‌ای به اصل لغت سارویه و سابقه نام تخت جمشید
نسخه خوانی (۴۲) | احمدشاد غزنوی و صدر کرمانی | محبوبیت سفرنامه‌های فرنگ ناصرالدین شاه در
هندوستان متّحده | از نگاه عربی: متفکران معاصر ایران و جهان عرب (۳)
چاپ نوشت (۲۱) | سلسله مباحث نظری در باب تاریخ ادبیات، براساس آرای رنه ویک (۳)
سخنان حکمت آمیز زبان فارسی در سفر به غرب | وقفنامه‌ای از آخرین روزهای زندگی شیخ بهایی
دو گزارش نجومی از کارنامه اردشیر بابکان (۳: ۴-۷؛ ۴: ۶-۷) | ماجرا کم کن؛ گزارش بیتی از حافظ
آینه‌های شکسته (۱۱) | داستان احیای اندیشه فلسفی در مصر | یادداشت‌های لغوی و ادبی (۶)
اشعار تازه یاب از شاعران دوره قاجار با استناد به نشریات آن عصر | «و سخت عجب است کار گروهی از
فرزندان آدم!» | کتابی با عنوان حاصل الترجمان؟ | طومار (۱۳) | فیض گفتار نجف

کتاب شناسی دبیرستان البرز تهران

نکته، حاشیه، یادداشت

پیوست آینه پژوهش: ♦ قنیه الفتیان

♦ یادنامه استاد موسی اسوار



پرتال
دوماهنامه
آینه پژوهش

Jap.isca.ac.ir

لقبی اشکانی در سرود جان و اشاره‌ای به اصل لغت سارویه و سابقه نام تخت جمشید^۱

نوشته ایلیا گرشویچ

ترجمه سید احمدرضا قائم مقامی

| ۷ - ۱۶ |

۷

آینه پژوهش | ۲۱۴

سال ۳۶ | شماره ۴

مهر و آبان ۱۴۰۴

چکیده: موضوع این نوشته، لقبی ایرانی در عبارتی از سرود سریانی معروف به نام سرود مروارید است. این لقب که معادل لفظ پساگریو در نوشته‌های مانویان به فارسی میانه است، معنایی نزدیک به «ولی عهد» دارد. در ادامه خلاصه‌ای از آرای بعضی محققان درباره کلمه سارویه ترجمه شده و رأی ایلیا گرشویچ درباره سابقه نام تخت جمشید نیز به فارسی نقل گردیده است.

کلیدواژه‌ها: سرود مروارید، پساگریو، سارویه، تخت جمشید.

An Arsacid Title in the *Hymn of the Soul* and a Note on the Etymology of *Sarūya* and the History of the Name "Takht-e Jamshid"

By Ilya Gershevitch

Translated by Sayed Ahmadrza Qaemmaqami

Abstract: The subject of this study is an Iranian title found in a phrase from the Syriac hymn known as the *Hymn of the Pearl*. This title, corresponding to the term *pasāgrīw* in Middle Persian Manichaean texts, carries a meaning close to "heir apparent." The article further presents a summary of scholarly opinions concerning the word *Sārūya* and provides the Persian translation of Ilya Gershevitch's view on the historical background of the name *Takht-e Jamshid* (Persepolis).

Keywords: Hymn of the Pearl, *pasāgrīw*, *Sārūya*, Takht-e Jamshid.

۱. این نوشته ترجمه است از این مقاله (با پاره‌ای اضافات):

I. Gershevitch, "A Parthian Title in the Hymn of the Soul," In N. Sims-Williams (ed.), *Philologia Iranica* (Wiesbaden, 1985), 162-164.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اینکه زمینه داستانی که در شعر سریانی سرود جان روایت شده زمینه‌ای ایرانی است در وهله اول از آن جا دانسته شده است که در متن سرود می‌گوید که شخص اول داستان، یعنی شاهزاده‌ای که «از کوههای دور گرگان» به مصر فرستاده شد تا مروارید یکتا را به کف آورد، پسر شاه پهلوی (پارت) بود. بعضی آثار دیگر ایرانی نیز می‌توان در سرود یافت که به این اندازه روشن نیستند و اخیراً گئو ویدنگرن از آنها بحث کرده است.^۱ با این همه، ویدنگرن در آن مقاله یادی از ارتباط میان لفظ srbwy مذکور در سرود و لفظ سغدی دال بر معنای «برج» نکرده است.^۲ در یادداشت حاضر، قصد ما توضیح اصل لقبی در سرود جان است که تا کنون در پرده ابهام مانده و از سیاق عبارت پیداست که مدلول آن یکی از بالاترین مقامات دربار اشکانیان بوده است. این لقب لقب برادر بزرگتر شاهزاده در فقره شماره ۴۸ است و در آن فقره در نسخه به شکل ps'rybn ضبط است.

معنای تقریبی لفظ را می‌توان از مقایسه با فقرات ۱۵، ۴۲ و ۶۰ دریافت. در آن فقرات از برادر به عنوان کسی که مقام دوم مملکت است یاد شده و به همین سبب ویلیام رایت لقب را به «نایب سلطان» ترجمه کرده^۳ و پرویشن به «وارث [تخت و تاج]».^۴ هوفمان این لفظ را لفظی سامی پنداشته،^۵ ولی رأی او را دیگران نپذیرفته‌اند، زیرا تصحیحی جزئی در املاي ps'rybn آن را مطابق با ps'ryb خواهد کرد که در فهرستی از نامهای شاهان و امیران که اوسیبیوس نقل کرده^۶ ثبت است. عبارت اوسیبیوس چنین است:

1. G. Widengren, "Der iranische Hintergrund der Gnosis," *Zeitschrift für Religions- und Geistesgeschichte*, IV (1952), Heft 2, 97-114.

۲. در این باره رجوع شود به مقاله والتر هنینگ:

W. B. Henning, "The Murder of the Magi," *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1944, 139-140.

استاد هنینگ از من خواسته است این چند سطر را به عنوان مستدرک نوشته او درباره srbwg این جا نقل کنم. «یک شکل دیگر از این کلمه که دیرتر و مستقل از رساله اعمال توماس وارد سریانی شده و در رساله اعمال شهدای کرخای بیت سلوخ ثبت است sarbūy است؛ رجوع شود به:

G. Hoffmann, *Auszüge aus syrischen Akten persischer Märtyrer* (Leipzig, 1880), 45.

عبارت متن مطابق ترجمه هوفمان چنین است: «و سلوکوس برجی دیدبانی (bēth dauqē) ساخت ... که تا به امروز آن را srbwy می‌نامند.» این کلمه را باید sarbūy خواند نه sarābowai آنچه‌آنکه هوفمان خوانده است. تذکر این نکته نیز لازم است که لفظ سغدی s'rb'ūy وارد ترکی اوغوری نیز شده است (از جمله رجوع شود به *Uigurica*, I, 28 pu) و همین لفظ ممکن است اصل چاریاغ فارسی نیز باشد که به واسطه اشتقاق عامیانه به شکل چهاریاغ هم درآمده است. نیز رجوع شود به:

W. Bang, in *Muséon*, XXXVIII, 44f.

درباره این لغت همچنین رجوع شود به مقاله ایلیا گرشویچ در یادنامه پیر دمناش و تعلیق رهام اشه بر رساله سرود مروارید که خلاصه آن را در پیوست می‌آوریم. م.

3. W. Wright, *Apocryphical Acts of the Apostles* (Harvard, 1871), II, 241, n. b.

4. E. Preuschen, *Zwei gnostische Hymnen* (Giessen 1904), 22.

5. Cf. H. Gressmann, *Studien zu Eusebs Theophanie* (Leipzig, 1903), 70f.

6. Eusebius, *Theophanie*, II, 19.

rs' dmdynt' wmdbrn' d'mm' wmlk' ddwkyt' wršn' d'trwt' wpsgryb' d'mm'.

یعنی

«رئیسان شهرها و رهبران امتها (= اقوام) و شاهان کشورها و سران ناحیه‌ها و
psgryb' امتها».

به علاوه، فرانسویس بورکیت این لفظ 'psgryb' را در کتیبه‌ای که بر بنای معروف به «تخت نمرو» در رُها نقر شده نیز بازشناخته است. در آن کتیبه چنین آمده است: «شهربانو شلمث (Šalmaθ)، دختر psgryb معن (ma'nu)، همسر...^۱ زمانی که تئودور نولدکه، دو سال بعد از نوشته بورکیت،^۲ از لغت مورد بحث ما یاد کرد و آن را «عنوانی ایرانی» شمرد (بی آنکه شرحی بیشتر در آن باره آورد)، غلطی چاپی باعث شد که لغت به املاي 'bsgryb' در مقاله ضبط شود و از همین جا یک صورت نادرست آغازیده به -b وارد تحریر دوم لغت نامه سربانی کارل بروکلمان شد. در عکس بورکیت p- آغاز کلمه واضح است.^۳

در اقرارنامه مانوی که هنینگ چاپ کرده^۴ لفظی به فارسی میانه به شکل ps'gryw به کار رفته که ظاهراً مقصود از آن خلیفه مانی است. هنینگ به واسطه مقایسه این لفظ با نظیر سغدی آن، یعنی ps'gryw، به این نتیجه رسیده که لفظی است مرکب از 'ps' و gryw و آن را تحت اللفظ به «پس از خود» ترجمه کرده، یعنی «جانشین» مانی (صص ۹۸-۹۹ رساله هنینگ).^۵ از مانند این کاربرد مشتقات pascā به معنای «پس» در کلمات مرکب در زبان آسی هم می‌توان نشانی یافت و آن کاربرد -fæsfins است [معادل 'ps' در ترکیب با afsin به معنای «کدبانو» که حاصل آن fæsfins می‌شود به معنای «کمک‌کار کدبانو».

تشابه میان صورت و معنی - معنایی که سامی دانان و هنینگ مستقلاً به آن رسیده‌اند - ما را ناگزیر به این نتیجه می‌کشاند که اصل psgryb سربانی را باید در ps'gryw و ps'gryw ایرانی میانه سراغ کرد. می‌ماند که معلوم کنیم زبان سربانی این را از کدام لهجه ایرانی به وام ستانده است.

1. F. C. Burkitt, "The 'Throne of Nimrod'," *Proceedings of the Society of Biblical Archaeology*, 1906, 151.

2. Th. Nöldeke, "Syrische Inschriften," *Zeitschrift für Assyriologie*, 1908, 154.

3. از این لفظ در اسناد سربانی شواهد دیگر نیز به دست آمده است؛ رجوع شود به کتاب زیر و منابع آن (م):

C. Chiancaglino, *Iranian Loanwords in Syriac* (Wiesbaden, 2008), 236.

4. W. B. Henning, "Ein manichäisches Bet- und Beichtbuch," 1936, NO. 10.

5. این، چنانکه محققان متوجه بوده‌اند (ظاهراً پیش از همه امیل بنونیست؛ رک یادداشت ۱۴)، یادآور گفته خشیارشا در کتیبه جانیشینی او (XPF) است که می‌گوید داریوش، پدرش، او را «پس از خود» (pasā tanūm) شاه کرده است. tanū- که خشیارشا در آن کتیبه به کار برده و معادل «تن» فارسی است، یک معنایش «خود» است، مانند نفس و شخص عربی و همین در مورد grīw صادق است که هم معنای «نفس» دارد هم معنای «تن»، هم «خود». م.

صاد (š) سریانی در الفاظ دخیل معمولاً معادل چ (č) ایرانی است، مانند dršyny (دارچینی)، 'mš' (آمیز، از amēč؛ قس خامیز، šmbr' (چنبر)، šng' (چنگ)، و جز اینها. بنابراین، pšgryb احتمالاً معادل pačāyriw* ایرانی است.^۱ این pačāyriw* به لحاظ آوایی نه با pš'gryw فارسی میانه سازگار است نه با pš'yryw سغدی. این اخیر، اگر از زبان پهلوانی (پهلوی اشکانی) به وام گرفته شده باشد، همان کلمه پهلوانی مانوی است که معنای «جانشین» و «نایب» دارد، مع هذا از آن در متون موجود پهلوانی شاهدهی نیست. از طرف دیگر، نامعقول نیست اگر فرض کنیم که در یکی از لهجه‌های پهلوی اشکانی صورت pč'gryw* نیز استعمال می‌داشته است. در همین پهلوی اشکانی مانوی، علاوه بر pš به معنای «پس» (قس pasča اوستایی)، kyc نیز به معنای «کسی» کاربرد داشته است (قس kasčit اوستایی).^۲ در لهجه روستای کشه نطنز معادل پس pač است^۳ و در لهجه روستای سو، در همان ناحیه، معادل پس فردا pačhēyāh است.^۴ چون این لفظ سریانی لقبی پهلوانی (پهلوی اشکانی) را بازگو می‌کند، می‌توان فرض کرد که pačāyriw از لهجه‌ای از لهجات پهلوی اشکانی (پهلوانی) اقتباس شده که در دربار اشکانیان تداول داشته است.

موقع را غنیمت می‌دانیم و به یک لفظ دیگر سریانی نیز توجه می‌دهیم که می‌توان آن را نیز با ایران پیوندی داد. در یک متن سریانی جادویی که مارک لیدزبارسکی آن را چاپ کرده^۵ خطاب به فرشته میططرون چنین گفته شده: میططرون «... که psynq است که به شاهی پرنندگان آسمان گمارده شده است». در متن سوتره علت و معلول سغدی که روبر گوتیو و پل پلیو و امیل بنونیسست آن را منتشر کرده‌اند آمده است (سطر ۱۴۲): «او که شیفته جامه‌های رنگین است در زندگی بعدی به تن پرنده ps'ynk' درمی‌آید.» این لفظ سغدی یا صفت است یا نام پرنده. در متن چینی که مبنای این متن

۱. باء (b) سریانی، که واو (v) تلفظ می‌شده، در این کلمات نیز بعد از i معادل w ایرانی است: gryb' (برابر با gryw پهلوانی و griv ارمنی) به معنای «جریب»، devadāru از dybdr' یعنی «دیودار»، و زیبق عربی برابر با ژبوه و جبوه.
 ۲. ظاهراً kyč-ž یعنی ke-ž پهلوانی را نمی‌توان دلیل گرفت، زیرا ke-ž در پهلوی اشکانی از kē و ادات ž- (از اصل čit-) ساخته شده، نه از kasčit. شاید حق با امیل بنونیسست باشد که احتمال داده این لغت به شکل pašāyriw از لهجه‌ای اشکانی وارد این متن شده و č حاصل قیاس با پیشوند pač- است. درباره نظر او رجوع شود به:

E. Benveniste, *Titres et noms propres en iranien ancien* (Paris, 1966), 58ff.

3. V. A. Zhukovski, *Materialy dlia izuchenia persidskikh narechi* (Petrograd, 1922), I, 915, 112, 1635.

4. F. C. Andreas and A. Christensen, *Iranische Dialektaufzeichnungen aus dem Nachlass von F. C. Andreas* (Berlin, 1939), 83.

در زبان‌های شرقی ایرانی، همین تحویل گروه صامتهای pasča را می‌توان در زبان یدغا دید، در الفاظ pačā و vispac و čpāc به معنای «پس، پشت»، همچنین با از بین رفتن خصوصیت کامی، در pātco ختنی به معنای «پس، دوباره»؛ رجوع شود به:

P. Tedesco, "Dailektologie der westiranischen Turfantexte," *Monde Oriental*, XV, 212n.

5. M. Lidzbarski, "Die Herkunft des manichäischen Schrift," *Sitzungsberichte der preussischen Akademi der Wissenschaften*, 1916/2, 1213f.

سغدی بوده در این جا لفظ *bān-bó niāo* آمده است (رجوع شود به لغت نامه متن، ذیل *ps'ynk*) و در دو تحریر تبتی متن *byeḥu khreḥu* آمده، هر دو به معنای «پرنده رنگارنگ».^۱ اگر آن لفظ سریانی با آن لفظ سغدی ارتباطی داشته باشد، دو احتمال را می‌توان طرح کرد:

الف. مترجم سغدی یک صفت عام کلی را به یک گونه خاص از پرندگان رنگ‌رنگ ترجمه کرده باشد؛

ب. لفظی به معنای «رنگارنگ» نام یک گونه خاص از پرندگان رنگ‌رنگ در یک یا چند زبان ایرانی شده بوده و در سریانی همان را به شکل *psynq'* به وام ستانده باشند.

تعریف این پرنده در متن استوار است بر دو چیز: یکی دانستن آن با میططرون، و ترکیب صفت «رنگارنگ»^۲ با «شاه پرندگان آسمان». اگر ملک طاووس یزیدیان را به یاد آوریم، آن گاه شاید بتوان گفت که *psynq'* همان طاووس است.^۳ با این همه، تا اطلاعات بیشتری درباره این کلمه به دست نیاید، نمی‌توان در این باره سخن قطعی گفت.^۴

در پایروسیهای آرامی موزه بروکلین (به تصحیح امیل کرلینگ) نیز یک لغت آرمانی هست که آن را بازنشناخته‌اند. این لغت *'zt* است در سند شماره ۵، سطر چهارم، در تعبیر *'zt šbqtky*

1. Tib. A in the Lahsa edition of the *Kanjur* in the Cambridge University Library, vol. 251, f.318, b. 4; Tib. B, *ibid.* f. 334a, 3.

در نسخه دیگر *bayḥu khraḥu* (Tib. A in the Derge MS. Of the British Museum, vol. 72, f., 201a, 2) از استاد والتر سیمون و استاد هارولد بیلی و آقای شکلتون بیلی بسیار ممنونم که مرا به این مراجع تبتی راهنمایی کردند.

2. Cf. Hugo Odeberg, 3 Enoch (Cambridge University Press, 1928), Part I, 118:

«همه رنگ‌ها در او (میططرون) دیده می‌شود» (زهر، اول، ۱۸۱ ب).

۳. نیز رجوع شود به تحقیق هاینریش یونکر درباره این پرنده:

H. F. Junker, "Mittelpers. *Frašēmurv* 'Pfau'," *Wörter und Sachen*, XII, 139-158.

۴. در این باره بعد از مقاله گرشویچ چند محقق دیگر نیز اظهار نظر کرده‌اند. ما خلاصه این نظرها را از مقاله کریستیا مولر-کسلر در شماره ۳۶ مجله جهان شرق (صص ۱۲۵-۱۲۶) نقل می‌کنیم. مولر-کسلر عبارت مورد نظر را چنین ترجمه کرده است: «... به نام فرشته میططرون که شاخ زرین دارد و نام او در تحت نام هفتاد و هفت برهنه (= فرشته) پنهان است، (فرشتگانی) که نورها بودند، و بر پرندگان آسمان شاه است.» (ص ۱۲۵). در توضیح لغت شاد *psynq'* نویسنده می‌گوید که چند تن از ایرانشناسان در تفسیر این کلمه کوشیده‌اند. ایلیا گرشویچ آن را با *ps'ynk mrq'* در سغدی مرتبط دانسته و هارولد بیلی یک جزء کلمه را *saina* (سین در جزء اول سیمغ) تصور کرده و شاتول شاکد حدس زده که این کلمه نام دیگر میططرون است و مرکب است از *pas* به معنای «پس» و *bidaxš* که اسوالد سمربی آن را مشتق از *-xšaya-bitiya** شمرده به معنای «ولیعهد». نویسنده این نظر شاکد را نامحتملتر از هر نظر دیگر می‌داند و خود بر آن است که احتمالاً در عبارت مورد بحث *psynq'* اصلاً صفت میططرون نباشد، بلکه صفت دیگر فرشتگان باشد و آن گاه حدس می‌زند که بتوان این *psynq'* را با *psymq'* مندایی سنجید که هرچند اشتقاق آن دانسته نیست، به معنای «چراغ» و «روشنایی» است، و از این جا شاید بتوان گفت که *psynq'* نیز به معنای «نورها» و «روشناییها» است، چنانکه در ترجمه او نیز می‌توان دید.

Christa Müller-Kessler, "Syrische Zauberschalen - Korrekturen und Nachträge," *Die Welt des Orients*, 36 (2006), 116-130.

به معنای «تو را آزاد کردم». این قدیمترین شاهد از لفظ ایرانی باستان -āzāta (در اوستا به معنای «نجیب و اصیل») در معنای «آزاد (ضد بنده و اسیر)» است که در زبانهای بعدی ایرانی معنایی شایع است.^۱ تعبیر 'zt šbq' لفظ به لفظ معادل است با تعبیر -w'c' z'tk(w) 'سغدی.^۲

پیوست. درباره ساروق، سارویه، و کلمات وابسته

والتر برونو هنینگ در مقاله «مغ‌کشان»^۳ گفته است که لفظ سغدی sārāvāy، که آن را در ترجمه انجیل (متی، بیست و یکم، ۳۳؛ لوقا، بیست و سوم، ۴) در برابر لفظ سریانی magdlā (برابر با púros یونانی) به کار برده‌اند، با ساروی و سارویه فارسی و ساروق عربی ربط دارد، و ساروی و سارویه و ساروق نام چند دژ تودرتو بسیار کهن است که معروفترینشان سارویه جی است.^۴ این لفظ سغدی ظاهراً مؤید نظر مارکواریت است^۵ که صورت کهنتر این کلمه ایرانی را خواسته در لفظ ابهام‌آمیز srbwug (یعنی sārbug) در سرود جان (در اعمال توماس) بیابد. معادل یونانی آن کلمه سریانی مذکور در سرود جان labúrintos است (همچنین مقایسه شود با labúrintos عبارتی مشابه در اعمال کیریاکوس و یولیتا که والتر کروم آن را باز یافته است).^۶ شربوکة عربی که آقای کروم از آن یاد کرده لغتی نو در عربی سریانی جدید است و «ریشه» šarbaka چیزی نیست جز تحوّل در شبک عربی قدیم.^۷ هنینگ تکمله‌ای بر این نظر خود نوشته که ایلیا گرشویچ آن را در مقاله خود نقل کرده است. این تکمله در صفحات قبل گذشت.

ایلیا گرشویچ خود دنباله این بحث را در یادنامه پیر دومناش گرفته است^۸ و موجب آن لغت s-r-k یا s-r-w-k در متون ارمانی (آرامی) تخت جمشید بوده. این کلمه را او -sāruka* خوانده و آن را

1. Cf. H. Hübschmann, *Armenische Grammatik* (Leipzig, 1897), 91; H. W. Bailey, "Iranian Studies," *Bulletin of the School of the Oriental Studies*, VI, 953.

2. Cf. E. Benveniste, *Textes sogdiens* (Paris, 1940), 89141, 91171.

3. W. B. Henning, "The Murder of the Magi," *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1944, 139, n. 6.

۴. رک. فارسانمه ابن بلخی، به تصحیح گای لسترنج، ص ۲۹؛ آرتور کریستنسن، نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان (ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چشمه، ۱۳۷۷)، صص ۲۴۲-۲۴۳، ۲۵۶، ۲۶۰-۲۶۲، ۲۷۲؛ J. Marquart, *Ērānšābr* (Berlin, 1901), 135.

۵. ایران‌شهر، ص ۲۱، و

Untersuchungen zur Geschichte von Eran (Leipzig, 1905), II, 62f.

6. W. Crum, in *Journal of Theological Studies*, XLIV (1943), 123, n. 1.

۷. رک دزی، ذیل قوامیس عرب، ذیل شبک، و ذیل شربوکة در

J. B. Belot, *Dictionnaire Francais-Arabe*, Beyrouth, 1913.

8. I. Gershevitch, "An Iranist's View of the Soma Controversy," in Ph. Gignoux and A. Tafazzoli (eds.), *Mémorial Jean de Menasce* (Tehran, 1974), 53-54, 66-69.

اصل ساروق عربی، یعنی کاخ عظیم تودرتو («لابیرنت وار»)، شمرده است. این بنای بزرگ در تخت جمشید به نظر او همان خزانه تخت جمشید است که پس از ویرانی به دست اسکندر نیز در یادها مانده بوده است و معماران را به ساختن «سارویه»‌های تازه برانگیخته بوده. ادامه مطلب خلاصه سخن این دانشمند است.

لفظ *sāru-** در فارسی باستان با *sālā-* در سنسکریت و نهایتاً با *hall* در انگلیسی هم‌ریشه است. برج و باروی *sāru-** را می‌توان احتمال داد که *sāru-pā-ka-** می‌گفته‌اند، یعنی «آنچه از *sāru-** محافظت می‌کند» و این لفظ فرضی در فارسی میانه ناگزیر *sārbāg** می‌شده و *sārvāy* سغدی به معنای «برج» همان است و دخیل از فارسی میانه. در فارسی میانه و پهلوی اشکانی که یک لفظ عام *burg* به معنای «برج» داشته‌اند، لفظ *sārbāg*، که برجی خاص بوده، کم‌کم در معنای خود *sārūg**، یعنی بنایی بزرگ و دارای برج و بارو، به کار رفته، و *sārbūg*، که در سریانی و در جاینامه‌های سغدی هست، به لحاظ لفظی حاصل خلط میان *burg* و *sārbāg* است.

از قضا بندهشن از یک *sārbāg* در تخت جمشید یاد می‌کند و آن را جایگاه ورجم می‌شمرد در میانه پارس و در زیر کوه یمگان. از این جا هم معلوم می‌شود که چرا مرکز پارس، یعنی پرسپولیس یونانیان، را تخت جمشید نامیده‌اند و هم ظاهراً معلوم می‌شود که *sārbāg* عصر ساسانیان در تخت جمشید همان خزانه آن شهر بوده، یعنی *sārūka** ای بوده که *sārūpāka** ای داشته است.

این ما را به واریسی دقیقتر لغات ساروق و *sārbūg* و *sārvāy/sārbāg* وامی‌دارد. به این لغات باید *sārbwγ* و *sārbwγ* سغدی به معنای «برج» را نیز افزود. هنینگ، چنانکه گذشت، رأی مارکوارت را تا حدی تأیید کرده و چیزی بر آن افزوده است و این ظاهراً دو دلیل دارد: الف. تصور بر این بوده که دو لفظ *sār(a)bu/ū-** و *sār(a)bā-** هر دو در ایرانی باستان وجود داشته که به اولین آن دو در زبانهای ایرانی میانه غربی پسوند *-ka* اضافه شده و به دومین در سغدی پسوند *-ga* که از آن در آن زبان شاهد دیگری به دست نیست؛ ب. قبول رأی مارکوارت که *slwb'k* مذکور در بندهشن (نسخه ت ۱، ۱۷۰، سطر ۱؛ نسخه ت ۲، ۱۹۹، سطر ۱) را به *slwbk** تصحیح کنیم. من این را همان *slwb'k* می‌خوانم که املاهای تاریخی *sārbāg* است.

اما از جهت معنی: اگرچه *s'rβ'γ* سغدی به معنای «برج» است، *sarvay* اویغوری، که دخیل از سغدی است، معنای «کاخ» دارد. از طرف دیگر، *srbwg* سریانی، که در سرود جان معادل *labúrintos* یونانی است، به ساروق عربی نزدیکتر است تا به *s'rβ'γ* سغدی. پس خلطی که در سطور قبل از آن سخن گفته شد باعث شده است که در معنی نیز میان این دو خلطی شود. بنابراین، می‌توان به *slwb'k* بندهشن هم معنای «برج» داد و هم «کاخ».

عبارت بندهشن را ادوارد وست چنین ترجمه کرده است: «ورِ جمکرد در میانه پارس است، در *slwb'k*؛ چنین گویند که جمکرد (یعنی ور) زیر کوه یمگان (یا جمگان) است.»^۱ یوزف مارکوارت همین را پذیرفته است. اما در مورد «میانه پارس» باید با نظر ارنست هرتسفلد موافقت کرد که یمگان را با تخت جمشید ربط داده است.^۲ اما خطای هرتسفلد در آن جاست که *cmk'n* پهلوی را با صمکان، در جنوب شرقی فیروزآباد، یکی شمرده است. این صمکان در منابع عربی صورت صیمکان هم دارد^۳ که صمکان مخفف آن است. پس جزء اول آن ارتباطی با جم یا یم پهلوی ندارد. آنچه باعث اشتباه هرتسفلد شده ظاهراً این است که پاول شوارتس صیمکان و جمکان را یکی تصوّر کرده و این جمکان که منظور شوارتس بوده جایی است در شرق شیراز در کنار دریاچه ماهلو که نام کهنتر آن نیز جمکان بوده است.^۴

حال بندهشن می‌گوید که این *sārupāka** در «میانه پارس» است و اگرچه تخت جمشید به لحاظ جغرافیایی «میانه پارس» نیست، به لحاظ سیاسی بوده و ممکن بوده که اولین سارویه‌ها و *sārbāg* یا *sarbāg* ها و سرمشق سارویه‌های بعدی بوده باشد. به علاوه آن صقه‌ای که آن *sāruka** و *sārupāka** ی مورد نظر ما زمانی بر روی آن بوده در اوایل ادوار پس از اسلام نیز مانند امروز به نام تخت جمشید مشهور بوده و بندهشن نیز می‌گوید که ور جم، که در *slwb'k* است، «زیر کوه یمگان» واقع است. من از این جا نتیجه می‌گیرم که *Yamakāna** نام «کوه رحمت» در زبان فارسی باستان بوده^۵ و به سبب همین تشابه ظاهری تل زیر آن را تخت جمشید نامیده‌اند.

پس از ویرانی تخت جمشید به دست اسکندر بی‌تردید تا مدت‌ها *sāruka** و *sārupāka** ای که بر صقه تخت جمشید بوده در یادها مانده بوده، اما پس از آنکه بر اثر مرور دهور باد و خاک آن صقه را بدل به تلی تخت مانند کرده - تخت جم -، کم‌کم در ذهن مردم این تصوّر به وجود آمده که شگفت‌ترین سارویه‌ها که فقط سرستونهای آن پیدا بوده، در زیر «تخت جم» پنهان است. احتمالاً در همین مرحله بوده که آن بنا را با ور جمکرد، که در افسانه‌های کهنتر قلعه‌ای زیرزمینی بوده، خلط کرده‌اند و همین باعث شده که سارویه و *sārbāg* یا *sarbāg* را با ور جمکرد یک چیز به حساب آورند.

۱. در بندهشن هندی *ymk'n* ضبط است و در بندهشن ایرانی، نسخه ت د ۱، *cmk'n*. در نسخه ت د ۲، *kwp y c/ymk'n** به *kwp'n* خلاصه و تصحیف شده است.

2. E. Herzfeld, *Archäologische Mitteilungen aus Iran* (Berlin, 1930), II, 64

3. P. Schwarz, *Iran im Mittelalter* (Leipzig, 1910), II, 71f.

4. Cf. Le Strange, *Lands of the Eastern Caliphate* (Cambridge, 1905), 252.

۵. درباره ساخت دستوری **yamakāna*، که با پسوند *-kāna* ساخته شده، رجوع شود به:

I. Gershevitch, *A Grammar of Manichean Sogdian* (Oxford, 1954), 1063-4.

اما نام تخت جمشید را به آن بنای بزرگ در زمان مجد و عظمت آن نداده‌اند، بلکه در زمان ویرانی آن داده‌اند و آنچه در این نام‌گذاری مؤثر بوده این بوده که از قضا کوه پشت آن نام یمگان (یا جَمگان) داشته است. این نام، یعنی Yamakāna*، احتمالاً نامی کم‌کاربرد نبوده. از دریاچه یمکان در نزدیکی شیراز یاد کردیم و در بشاگرد نیز کوهی بدین نام هست. [شاید یمگان ناصر خسرو را نیز باید تلفظی ثانوی از همین لفظ شمرد.]

رهام اشه^۱ احتمال داده که یکی از سارویه‌ها نیز قلعه الجصّ یا حصن الجصّ ارگان بوده باشد و این نام «دژ گچ» در واقع حاصل اشتقاق عامیانه باشد؛ به این معنی که لغت ناآشنای sārūq به معنای «دژ» را با čārūg و صاروج که لغتی آشنا بوده خلط کرده باشند و از این جا نام «دژ گچ» را بیرون آورده باشند. نیز این احتمال را طرح کرده که sārūg در سرود جان مصداقش دژی مشهور در سرزمین بابل باشد، احتمالاً برج افسانه‌ای مشهور آن دیار.

1. R. Asha, 'The Parthian Prince's Remarkable Journey' (Arrou, 2021), 117.